



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۵ بهمن ۱۳۹۱

مصادف با: ۲ ربیع الثانی ۱۴۳۴

جلسه: ۷۱

موضوع کلی: وضع

موضوع جزئی: معانی حرفیه - مسلک سوم - بررسی نظریه محقق خویی

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث پیرامون نظریه محقق خویی در باب معانی حرفیه بود، عرض شد مواضعی از کلام ایشان محل اشکال و تأمل است، محصل نظریه ایشان این بود که یک قسم از حروف، برای تضييق و تقييد مفاهيم کليه اسميه به قيودی که خارج از حد ذات آنهاست وضع شده‌اند، قسم دیگر از حروف هم همانند جُمْل انشائيه، موضوع‌له آنها معلوم و مشخص است، موضع اول از کلمات محقق خویی که محل اشکال است آن جایی بود که ایشان فرمود حروف برای تضييق و تقييد معانی و مفاهيم وضع شده‌اند، اشکال این بود که حقیقت تضييق، چیزی جز ربط و نسبت که در کلمات محقق نائینی و اصفهانی آمده نیست و کلام محقق خویی ماهیتاً تفاوتی با کلام محقق نائینی ندارد؛ چون ایشان هم می‌فرمود موضوع‌له حروف معانی ایجادیه است و تضييق معنی هم در واقع همان ایجاد ربط و نسبت است لذا همان اشکالاتی که محقق خویی به نظریه محقق نائینی ایراد کردند به کلام خود ایشان هم وارد است.

موضوع دوم:

محقق خویی فرمود معانی حروف نه خطاری است و نه ایجادیه بلکه حکایه می‌باشند؛ چون ملاک حکایه بودن در حروف وجود دارد، ملاک حکایه بودن یک معنی این است که یک نحوه ثبوتی در عالم معنی داشته باشد و معنای حرفی واجد این ملاک است، یعنی یک نحوه ثبوتی در عالم معنی دارند. اشکال این است که این مطلب با قول به وضع حروف برای تضييق و تقييد معانی کليه سازگار نیست، اگر معانی حرفیه یک نحوه ثبوتی در عالم معنی دارند و به وسیله حروف ایجاد نمی‌شوند پس چگونه ادعا می‌شود حروف برای تضييق وضع شده‌اند؟ اگر ثبوت، تحقق دارد معنایش این است که تضييق و تقييد محقق است و حروف از آن حکایت می‌کنند لذا نمی‌توان گفت حروف موجب تضييق هستند و اگر این تضييق وجود ندارد و حروف این تضييق را ایجاد می‌کنند نمی‌توان ادعا کرد معانی حرفیه یک نحوه ثبوتی در عالم معنی دارند و این حروف از آن حکایت می‌کند لذا در این صورت حکایه بودن حروف معنی ندارد.

خلاصه اشکال این است که دو مطلبی که ایشان ادعا کرده با هم سازگاری ندارد، از یک طرف می‌گوید حروف برای تضييق و تقييد معانی وضع شده یعنی بین آن مفاهيم حصّه خاصی تا زمانی که حرف نیامده وجود ندارد و حروف وضع شده برای دلالت بر یک حصّه خاص از معانی و مفاهيم یعنی دائره مفاهيم کليه را ضيق می‌کند یعنی یک حصّه خاصی

برای آن معانی و مفاهیم کلیه ایجاد می‌کند، این حصّه خاصه و تقیّد یا هست یا نیست، ظاهر کلام محقق خوبی که می‌گوید حروف برای تضييق و تقیید مفاهیم کلیه وضع شده‌اند این است که این تحصّص و تقیّد وجود ندارد و حروف برای این وضع شده‌اند که این تضييق و تقیید را ایجاد کنند، در این صورت ادعای اینکه معانی حرفیه یک نحوه ثبوتی در عالم معانی و مفاهیم دارند و حروف از آنها حکایت می‌کنند، صحیح نیست. از طرف دیگر محقق خوبی می‌گوید حروف یک نحوه ثبوتی در عالم معانی و مفاهیم دارد که در این صورت مسلماً منظور ایشان یک معنای کلی نیست؛ چون آن یک معنای اسمی است، وقتی می‌گوید معانی حرفیه یک نحوه ثبوتی در عالم معنا دارند معنایش این است که یک حصّه خاصه‌ای باید وجود داشته باشد که حرف از آن حکایت می‌کند و اگر حصّه خاص وجود داشته باشد تضييق و تقیید معنی ندارد لذا مجموعاً به نظر می‌رسد این ادعا که معانی حرفیه یک نحوه ثبوتی در عالم معانی و مفاهیم دارند و حروف از آن معانی حکایت می‌کنند با قول به وضع حروف برای تقیید و تضييق سازگار نیست.

موضع سوم:

محقق خوبی فرمود تضييق و تقییدی که حروف برای آن وضع شده‌اند در عالم معنی و مفهوم است و ربطی به عالم خارج ندارد و بر همین اساس نتیجه گرفت استعمال حروف در ممکن و واجب و ممتنع بر نسق واحد است یعنی استعمال در هر سه حقیقی و صحیح است. این نکته مشعر به این است که گویا به نظر محقق خوبی دیگران یعنی محقق نائینی که موضوع له حروف را معانی ایجادیه می‌داند و محقق اصفهانی که موضوع له حروف را انحاء نسب و روابط می‌داند، منظورشان ایجاد معنی در خارج و نسب و روابط خارجی است، تلقی ایشان با این بیان از سخنان محقق نائینی و اصفهانی این است که این دو نظر به ربط و نسبت و ایجاد معنی در خارج دارند در حالی که نظر محقق نائینی و محقق اصفهانی مربوط به خارج نیست بلکه محقق نائینی که می‌گوید حروف برای معانی ایجادیه وضع شده‌اند مرادش ایجاد معنی در ذهن است و محقق اصفهانی که می‌گوید حروف برای انحاء روابط و نسب وضع شده‌اند منظورش روابط و نسب ذهنیه بین مفاهیم است در حالی که مرحوم آقای خوبی در بیان اشکال و ایراد نسبت به محقق اصفهانی هم همین اشتباه را مرتکب شدند لذا این جمله که ناظر به نفی دیدگاه این دو بزرگوار است ناشی از برداشت ناصحیح محقق خوبی از کلمات آن دو است.

موضع چهارم:

محقق خوبی سبب اول از اسباب اختیار این قول را این مطلب ذکر کرد که سایر اقوال در این مسئله باطل است، مشکل این است که صرف بطلان اقوال دیگر مستلزم صحت این نظریه نمی‌شود چون ممکن است کسی ادعا کند قول شما هم در بطلان مثل سایر اقوال است و هیچ ملازمه‌ای بین بطلان سایر اقوال و صحت نظریه محقق خوبی وجود ندارد، بعلاوه اینکه در بین اقوال و انظار اربعه که ذکر آن گذشت نظر محقق اصفهانی از اشکالات وارده مبری بود و بطلان نظریه ایشان ثابت نشد.

موضع پنجم:

محقق خوبی در سبب دوم از اسباب اختیار این قول فرمود این معنی که ما ذکر کردیم در جمیع موارد استعمال حروف (واجب، ممکن و ممتنع) بر نسق واحد استعمال می‌شود در حالی که طبق سایر انظار این چنین نیست. این مطلب هم محل اشکال است چون ما در پاسخ به اشکال ایشان به محقق اصفهانی عرض کردیم طبق نظریه محقق اصفهانی هم این استعمالات در هر سه مورد (واجب، ممکن، ممتنع) صحیح و حقیقی است و از این جهت اشکالی متوجه نظر محقق اصفهانی نیست و اگر این اشکال به نظر محقق اصفهانی و محقق نائینی وارد باشد بعینه به نظر خود محقق خوبی هم وارد است. پس اگر این اشکال وارد باشد به نظر خود ایشان هم وارد است و اگر به نظر ایشان وارد نیست به انظار دیگر هم وارد نیست؛ چون نظر محقق اصفهانی و محقق نائینی به روابط و نسب در عالم ذهن و مفاهیم است نه در عالم خارج لذا استعمال حروف هر سه مورد واجب، ممکن و ممتنع را شامل می‌شود.

موضع ششم:

محقق خوبی ادعا کرد که این نظریه نتیجه مسلک تعهد است که ما در باب وضع اختیار کردیم یعنی چون نظر ما در باب حقیقت وضع این است که وضع عبارت است از تعهد واضح به استعمال یک لفظ خاص در معنای خاص، نتیجه این معنی در وضع حروف این می‌شود که حروف برای تضييق و تقييد مفاهيم وضع شده‌اند یعنی حروف وضع شده‌اند برای اینکه اگر متکلم خواست مثلاً لفظ «فی» را بکار برد حتماً در جایی بکار برد که غرض او تضييق و تقييد دو مفهوم «دار» و «عالم» باشد یا اینکه مثلاً متکلم متعهد شده «لیت» را در جایی استعمال کند که قصد او تمنی باشد. این مطلب هم قابل قبول نیست چون هیچ ملازمه‌ای بین مسلک تعهد و این نظریه نیست یعنی حتی اگر کسی مسلک تعهد را نپذیرد باز هم می‌تواند به این نظریه ملتزم شود که حروف برای تضييق و تقييد معانی وضع شده‌اند، فرض کنید کسی قائل به نظریه علامیت است یعنی می‌گوید وضع عبارت از جعل علامیت لفظ برای معنی است (مختار ما هم همین قول بود) چنین شخصی هم می‌تواند ملتزم به نظریه محقق خوبی شود و بگوید واضح لفظ «فی» را علامت برای تضييق و تقييد معانی کلی و لفظ «لیت» را علامت برای تمنی قرار داده است لذا هیچ ملازمه‌ای بین نظریه تعهد و نظریه محقق خوبی در ما نحن فیه نیست، نهایت کاری که ایشان کرده این است که نظریه تعهد را در باب وضع حروف تصویر و حقیقت وضع را در باب وضع حروف تبیین کرده است و این تبیین طبق سایر انظار هم ممکن است لذا این مطلب هم صحیح نیست، بعلاوه بر فرض که مسلک تعهد هم تمام باشد مشکل این نظریه کماکان باقی است چون اشکالی که متوجه اساس این نظریه است به اصل تعهد واضح است که چگونه واضح می‌تواند ملتزم به چنین تعهدی بشود یعنی تعهد کند من لفظ «فی» را در تضييق معانی کلیه استعمال می‌کنم.

موضع هفتم:

محقق خوبی در سبب چهارم از اسباب اختیار این نظریه فرمود یکی از اسباب موجه اختیار این نظریه این است که این نظریه موافق با وجدان و ارتکاز عرفی است و دلیل بر این مطلب را هم این گونه عنوان کردند که مردم این حروف را برای

افاده حصص معانی و تزییقات آنها در عالم معنی استعمال می‌کنند و اصلاً توجهی به وجود یا عدم این معانی در خارج و یا امکان و عدم امکان این معانی در خارج ندارند، این ادعا هم مخدوش است چون صاحبان هر یک از نظریات اربعه دیگر می‌توانند ادعا کنند که نظریه ما موافق با ارتکاز و وجدان عرف است؛ چون این چیزی نیست که قابل استدلال باشد، یعنی نمی‌توان برهانی بر ارتکازی بودن یا نبودن این امر اقامه کرد الا اینکه هر کسی با مراجعه به وجدان خودش آن را دریابد، بعلاوه یک شاهدهی وجود دارد بر اینکه این نظریه موافق با ارتکاز نیست و آن اینکه چگونه ممکن است نظریه‌ای که موافق با وجدان و ارتکاز عرفی است این همه اشکال داشته باشد، لذا با وجود اشکالاتی که به این نظریه شد نمی‌توان ادعا کرد این نظریه موافق با وجدان و ارتکاز عرفی است، پس با توجه به این اشکالات معلوم می‌شود نظریه پنجم هم قابل اعتماد نیست.

ما تا کنون پنج نظریه در باب معانی حرفیه را ذکر کرده‌ایم که در بین این اقوال به غیر از نظریه محقق اصفهانی همه انظار مورد اشکال واقع شد و فقط نظریه محقق اصفهانی از اشکالات مصون بود، حال باید ببینیم آیا نظریه محقق اصفهانی به نحو مطلق قابل قبول است یا باید در مسئله قائل به تفصیل شد که انشاء الله این مطلب را در جلسه آینده مورد بررسی قرار خواهیم داد.

تذکر اخلاقی: رضای الهی

از موسی بن عمران (ع) روایت شده که «رُوی انّ موسی قال: یا ربّ اخبرنی عن آیه رضاک عن عبدک فأوحی الله تعالی الیه إذا رأیتنی أهیبی عبدي لطاعتی و أصرّفه عن معصیتی فذلک آیه رضای»؛ موسی بن عمران (ع) به خداوند تبارک و تعالی عرض می‌کند پروردگارا به من از نشانه رضایتت از عبادت خیر ده؟ خداوند تبارک و تعالی به او وحی کرد که اگر ببینی من عبدم را برای طاعت خودم کمک می‌کنم و در مسیر بندگی او را یاری می‌کنم نشانه رضایت من از اوست و همچنین اگر می‌بینی که من عبدم را از معصیت باز می‌دارم، نشانه رضایت من از اوست.

رضایت الهی همه سرمایه یک مسلمان و مؤمن است یعنی عمر انسان اگر در راه امور دینی و تحصیل علوم اسلامی صرف شود، صبح تا شب به کار ترویج قرآن و روایات مشغول باشد اما رضایت الهی را در پی نداشته باشد فایده‌ای به حال او نخواهد داشت چون همه آن کارها در صورتی ارزش دارد که رضایت الهی را کسب کرده باشد، مقام رضا، مقامی است که همه خلقت و آنچه مربوط به خلقت است به خاطر این است که انسان به این مقام برسد و این مقام هم دارای مراتب است که ما فعلاً قصد نداریم وارد آن شویم، خداوند تبارک و تعالی نسبت به همه انسان‌ها این لطف عام را دارد. انزال کتب، ارسال رسل، جعل فطرت در انسان سرمایه‌ای است که خداوند در اختیار همه انسان‌ها قرار داده برای اینکه در مسیر طاعت او گام بردارند و از معصیت دوری کنند پس به یک معنی همه انسان‌ها این سرمایه را دارند که در مسیر اطاعت خداوند و دوری از معصیت گام بردارند اما گاهی خداوند تبارک و تعالی نسبت به بعضی بندگان نظر ویژه‌ای دارد و آنها را

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۶، ح ۲۹.

در انجام طاعت الهی و دوری از معصیت کمک می‌کند که این دال بر این است که خداوند متعال عنایت ویژه به او دارد و از او راضی است پس انسان باید ببیند اگر موفق به طاعت و ترک معصیت شد یقین داشته باشد که خداوند تبارک و تعالی از او راضی است، علامات دیگری هم برای رضایت الهی ذکر شده ولی مهمترین علامت همین است که انسان طاعت الهی را انجام دهد و از معاصی دوری کند. امیرالمؤمنین (ع) هم در روایتی به یکی دیگر از علامات رضایت الهی اشاره کرده و فرموده‌اند: «علامة رضى الله سبحانه عن العبد رضاء بما قضى به سبحانه له و عليه»؛ علامت رضایت الهی از عبد این است که انسان به قضای الهی راضی باشد چه به نفع او باشد و چه به ضرر او. البته این به معنای جبر نیست که انسان بگوید خدا چنین امری را برای ما مقرر کرده و هیچ تلاش و کوششی برای جلب رضایت الهی انجام ندهد. انشاء الله خداوند متعال ما را به مقام رضای خودش واصل کند.

«والحمد لله رب العالمين»